

«تأمل در تاریخ» را آموخت

(متن سخنرانی در یکمین سالروز درگذشت دکتر فریدون آدمیت)

جمعه ۱۴ فروردین ۱۳۸۸

مرا چند بار فرصت دیدار دکتر آدمیت دست داد، هر دو سه بار در منزل دکتر غلامحسین ساعدی؛ شاید یک بار هم در کانون نویسندگان. در مهمانی‌های منزل ساعدی چند نفر دیگر هم بودند از جمله هما ناطق و دکتر پاکدامن و هزارخانی و این دیدارها در نیمه دوم دهه پنجاه بود. دکتر آدمیت کوتاه سخن بود و گزیده گوی و بیشتر خاموش با توجه در اقوال دیگران و بصیر بر احوال آنان. کتاب‌های او را خوانده بودم و برای او حرمتی خاص در دل داشتم. رفتار موقر و منش خردورزانه‌اش مرا به شدت مجذوبش می‌کرد. یک بار هم در سال‌های پایانی دهه پنجاه، پس از قراری تلفنی به منزل ما در کوی نویسندگان آمد. آمدنش را موهبتی دانستم. شتاب داشت و بیشتر از نیم ساعت نماند. پس از تعارفات کوتاه، از من خواست آنچه را، در تلفن به عنوان یک سند پیش من سراغ کرده بود، نشانم دهد. سند را آماده کرده بودم. در تلفن گفته بود که در روزنامه اطلاعات در بخش ۱۲۰ هزار روز تاریخ ایران، گویا عکسی از امیرکبیر چاپ شده بوده که او ندیده بود و دانسته بود که من آن مجموعه را دارم. عکس را که منسوب به امیرکبیر بود و به هنگام انتشارش سروصدایی هم به موافقت و مخالفت انگیزخته بود خدمتش ارائه کردم. نگاه کرد و سریع گفت: این امیرکبیر نیست و رجل قاجاری دیگری است، اسمش را گفت که حالا به خاطر ندارم.

آن موقع تا حدی گرد و خاک حوادث ایام فرونشسته بود و چهره‌ها و حوادث از غبار هیجانات عمومی بیرون می‌آمدند. برای همه - خاصه ما خانه‌نشینان بیم‌زده - این دغدغه پدید آمده بود که چه پیش آمد و چه خواهد شد؟

- آقای دکتر! نمی‌خواهید این حوادث و ریشه‌هایش را رمزگشایی کنید با همان نگاه تحلیلی که به قضایای مشروطیت پرداخته‌اید؟

نیشخندی زد و گفت: من مورخ مشروطیتم، وظیفه دارم که سیمای آن دوران را روشن کنم. آن دوران که برای همه روشن بشود، دیگران راحت‌تر می‌توانند درباره این حوادث حرف بزنند. تاریخ این دوران را دیگران خواهند نوشت.

البته دکتر در رساله آشفتگی در فکر تاریخی اشاره‌ای گذرا به تاریخ‌شناسی انواع متجددانی داشت «که مفهوم مدنیت جدید را در کل آن نفهمیدند، هم جن و پری را شناختند و هم فیزیک اتمی را و خواستند قوانین طبیعی را بر آن پایه بشناسند.»

سه نوع تاریخت

در مقاله‌ای به تفصیل در مورد این سه‌گونه نگارش، حرف زده‌ام و در اینجا حاصلش را می‌آورم. در ایران، اهل تاریخ ما، سه نوع برخورد و رفتار با مسائل تاریخی داشته‌اند؛ یکی «تاریخ‌نگاری» است، دو دیگر «تاریخ‌نگری» و سومی را من «تاریخ‌انگاری» نام نهاده‌ام. می‌گویم به کوتاهی در این سه زمینه نظرم را عرضه کنم:

اما تاریخ‌نگاری مرسوم ایرانی: غالب مورخان از آغاز نوشتن رساله‌ها یا در نهایت کار، تاریخ دست‌نوشت خود را برای ارائه به امیری و پادشاهی تدارک می‌کرده‌اند. در نتیجه تاریخی که ناظر بر احوال مقامات و سلسله‌های گذشته بود یا فتوحات حاکمان موجود را گزارش می‌کرد در سایه تیغ و فریبندگی درم و دینار تنظیم می‌شد. راوی ناگزیر سلطان حاضر را به چاپلوسی می‌ستود و دشمنان او را با بدترین صفات می‌نکوهید. در دوران استبداد مزمن، کمتر کتاب تاریخی است که در آن مستند بودن وقایع و عقلانیت امور، زیر تأثیر ترس و طمع از مسیر حقیقی‌اش منحرف نشده باشد، در اینجا یک نوع تاریخ که قرار است دربر دارنده واقعیت‌های وقایع گذشته و حقایق ناشی از آنها باشد تبدیل شد به انواع تاریخ‌ها:

تاریخ افسانه‌وار - که به جای تاریخ قصه می‌گفت و افسانه‌های من‌درآوردی شخصیت‌ها را محاصره می‌کرد، با ستایش‌های اغراق‌آمیز یا نکوهش‌های پرمبالغه، طوری که پسند خاطر سلطان فعلی و اطرافیان با نفوذ باشد.



● دکتر جواد مجابی - محمود دولت‌آبادی - حسن کامشاد و مهدی شفقتی (عکس از شهر روز هزارنژاد)

تاریخ جعلی - که در آن راوی خدمتگزار درباری، وقایع را به سود حاکم تغییر می‌دهد تا جایی که شکست را نوعی پیروزی و قتل عام مردمان را نوعی رحمت خداوندگاری می‌نامد و ترسی هم از شاهدان کنونی و آگاهان آینده ندارد.

تاریخ خواب‌آور - نوعی کتاب بی‌ضرر مشتمل بر بعضی وقایع گسسته تاریخی مفرح، برای گذران ایام فراغت خاقان در آن زمان و غفلتک ذهن ساده خوانندگان بی‌شمار در زمان خودمان.

می‌توان انواع تاریخ‌نگاری‌های بی‌معنا را - که در گذشته و اکنون معمول است - در اینجا ردیف کرد. این بدنه معیوب تاریخ‌نگارانه، نباید ما را غافل کند از استثناهایی در گذشته چون تاریخ بیهقی و در زمان ما تاریخ مشروطیت کسروی که در عین گزارش وقایع به تأملات خردمندانه و عبرت‌اندوزی‌های بشری آراسته‌اند. اندک شمارند این نوع کتاب‌ها و در زمینه نظم شاهنامه را داریم که فردوسی با نگرشی خردورزانه و پرتأمل، اسطوره و افسانه و تاریخ ایران را، با تکیه بر منابع دقیق؛ زمینه‌ای شکوفا برای شناخت یک ملت نموده است.

اما در تاریخ‌نگاری: اساس کار، نگرش علمی و فلسفی پژوهشگر به وقایع و حقایق تاریخی یک عصر بر اساس اسناد و داده‌های موجود است. در اینجا بینش اجتماعی

تاریخ‌نگر، احاطهٔ او بر کل تاریخ یک کشور و ارتباطش با جهان، کارایی دارد به شرطی که او به پیش‌داوری‌های غرضمند و جزمیت‌های هدفمند، پای‌بند نباشد. هدفش کشف حقایق تاریخی از درون انبوه یافته‌های اصیل باشد. متفکری است این تاریخ‌نگر جویا، که رازگشای معماهای یک عصر است.

نمونهٔ اعلای تاریخ‌نگری را در کتاب‌های دکتر آدمیت یافته‌ام. اگرچه بخشی از مواد خام مورد مطالعهٔ این تاریخ‌نگر، انبوه کتاب‌های تاریخی دوران مشروطیت و پیش از آن است اما او با مراجعه به اسناد و منابع رسمی و غیررسمی، ادبیات و رسانه‌های فرهنگی دوران، نوشته‌های مورخان خارجی و اسناد آرشیوهای دولتی و شخصی، درستی و نادرستی مطالب را با یکدیگر می‌سنجد. تاریخ‌نگر، به انتظام ذهنی منسجم نیاز دارد که قادر به سنجش عقلانی امور و ارزیابی دقیق وقایع باشد. ذهن روشن نقادی که قدرت کاوش تا اعماق یک واقعه را دارد و می‌تواند ربط نهان یا آشکار آن واقعه را با کل وقایع دریابد. این میسر نمی‌شود مگر که تاریخ‌نگر، با احاطهٔ نسبی بر تاریخ کشورش و جهان، تأملات خردورزانه دایمی خود را برای نقد وضعیت مورد بررسی، با شیوه‌ای علمی و همه‌سو نگر به کار گیرد.

آدمیت با کتاب‌های ژرف‌نگرانه‌اش، واقعیت‌های دورانی نزدیک به ما را با توجه به تمامی چشم‌انداز و جزئیات پنهان و آشکارش، به نسل ما آموخت. کوشید تا ما با سیمای واقعی مردم و فرهنگ ایران عصر مشروطیت آشنا شویم و با آن دستاوردها و معیارهای عقلانی به تأمل در کل تاریخ ایران پردازیم. آیا ما چنین کردیم؟ عبرت‌آموزی از تاریخ غالباً بعد از آزمودن فاجعهٔ تاریخی برای ساده‌اندیشان میسر می‌شود، این دیگر عبرت نیست؛ خود آوار تاریخی است.

اما تاریخ‌انگاری: فرد یا گروه تاریخ‌انگار، ربطی به جامعهٔ مدنی ندارد، غالباً از دل روابط قبیله‌ای می‌جوشد. قبیله‌ای مهاجم - مثلاً تاتارها - از دل بیابان برمی‌جوشد، بر شهر چیره می‌شود، آن هنجار و اسلوب و ساختار جاری را با پندارها و زندگی پیشین خود ناسازگار می‌یابد، به انکار و تخریب آن برمی‌خیزد، و آداب قبایلی خود را، یا آنچه را از تاریخ قصه‌وارش می‌شناسد، بر ویرانه‌های آن نظام و هنجار سوار می‌کند و معلوم است که سوار نشده است مگر ویرانه‌ای بر ویرانه‌ای و آبادانی چندان مطلوب تاتاران نبوده است. اما تاریخ‌انگاران همه از قبایل قدیمی نیستند، در زمان حاضر هم تاریخ‌انگار، فراوان داشته‌ایم که می‌خواسته‌اند تاریخ را به قامت ناساز خود بُرش دهند و بپوشند. مثلاً هیتلر و استالین و ایدی‌امین و خمرها و ملاعمرها.

گفتی تاریخ انگار ربطی به جامعه مدنی ندارد اما هیتلر از درون جامعه مدنی برخاست / بله اما علیه جامعه مدنی اقدام کرد با میلیتاریزه کردن قبیله وار نژاد برتر که خود را جدا و ممتاز کند از اجتماعات دیگر / باری تاریخ انگار می انگارد که تاریخ از او شروع شده یا برای او فتح شده است. از خود و حکایات موهوم نیاکانش هنجاری می سازد که بدان خوگر بوده است و این هنجار نظامی بر ساخته، ستیزه گر، ناسازگار با دیگران، و ستم پیشه است و ستمگری اش ناشی از میل جانداختن یک استثنای قبیح بر قاعده جاری جهان است. یکی از تأملات جدی آدمیت در وقایع مشروطیت، هشدار حضور بالقوه تاریخ انگارانی است که در متن تاریخ رعیت پرور مذبوحانه تلاش می کنند.

منتشر شد :

یونگ ، خدایان و انسان مدرن

آنتونیو مورنو

ترجمه داریوش مهرجویی

نشر مرکز - تهران - خیابان دکتر فاطمی - روبروی هتل لاله

خیابان باباطاهر - شماره ۸ تلفن ۳-۴۶۲-۸۸۹۷۰